

هو العليم

غدیر؛ روز آزادی و رهایی از تعلّقات

عید غدیر ۱۴۲۹ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي  
يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ  
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ  
وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ  
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾<sup>١</sup>.

---

<sup>١</sup> سوره اعراف (٧) آیه ١٥٧. نورملکوت قرآن، ج ٣، ص ٣٥٠:

«کسانی که اطاعت و پیروی می کنند از فرستاده و پیامبر درس نخوانده ای که وی را در کتاب آسمانی تورات و انجیل، نزد خودشان نوشته یافته اند؛ که به

## خصوصیات رسول‌الله در دعوت الهی

خداوند در این آیه مردم را به متابعت از رسول و نبی خاتمش دعوت می‌کند، که خصوصیت آن رسول و نبی این است که آنچه خداوند برای مردم، طیب و پاک و پاکیزه قرار داده، برای آنها تجویز می‌کند و حلال می‌شمرد، و هر چه که موجب تباهی و فساد و موجب از بین رفتن استعداد آنها و مهمل گذاشتن ودایع الهی در آنها است، برای آنها حرام می‌کند و آنها را از آن بر حذر می‌دارد. اسم این پیغمبر در تورات و انجیل آمده و همه هم به خوبی می‌دانند و در این مطلب جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست.

از خصوصیات دیگر این پیامبر این است که آن گیر و آن قلاده‌ای را که بر گردن افراد است، از گردن آنها باز می‌کند؛ قلاده‌ای که طنابش در دست غیر خدا - از بندگان و از حازرها و موانع و هواها و

---

کارهای معروف و پسندیده آنها را امر می‌کند، و از کارهای منکر و زشت بازشان می‌دارد، و طیبیات و چیزهای خوب و پاک را برایشان حلال می‌کند، و چیزهای خبیث و ناپاک را از ایشان منع می‌نماید، و زنجیرها و غل‌ها و بارهای سنگینی را که بر آنان حمل می‌شده است، از آنان برمی‌دارد.»

هوس‌ها - قرار دارد! و هم‌چنین غُل و زنجیرها را از دست و پای افراد می‌گشاید و آنها را راحت می‌کند؛ غُل و زنجیرهایی که به‌واسطه آنها، دست و پای افراد به کثرات و دنیا و شهوات و ریاسات و هر چه که آنها را از عبور از دنیای دنی<sup>۱</sup> و رسیدن به عالم مجرد باز می‌دارد و مانع می‌شود، بسته شده است! این خصوصیت پیغمبر است.

پیامبر برای این مسئله و این نکته آمد، برای این منظور و این هدف آمد! مطالبی که پیامبر برای مردم آورد و روشی که رسول خدا برای مردم تثبیت و تقریر کرد، فقط چهار رکعت خواندن نماز ظهر نبود، عمر هم آن نماز را می‌خواند، یزید هم می‌خواند، عمر سعد هم در شب عاشورا همین نمازها را می‌خواند و وقتی که پسر رسول خدا و ذراری آن حضرت را تکه‌تکه کرد، بر اصحاب خودش که کشته شده بودند و به درک واصل شده بودند، نماز میّت خواند! <sup>۱</sup>همین عمر سعد نماز میّت خواند! آنها این نماز را می‌خواندند، روزه هم

---

<sup>۱</sup> مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۴.

می گرفتند، واجبات را هم انجام می دادند و انجام می دهند و چه بسا محرمات را هم ترک می کردند و انجام نمی دادند؛ محرماتی از قبیل شرب خمر، قمار، شطرنج، موسیقی، سُفور و برهنگی!<sup>۱</sup> پس گیر آنها چه بود؟

## مهم تر بودن پذیرش ولایت از عبادات ظاهری

گیر آنها این بود که نخواستند رسول خدا غل و زنجیر را از دست و پای آنها باز کند، گیر آنها این بود! یعنی رسالت، بی رسالت! بعثت، بی بعثت! نیامدند خودشان را در تحت تسلیم و اطاعت آن حضرت قرار بدهند و بگویند حالا بیا آن غل و زنجیر را باز کن! پیغمبر که با کسی رابطه نداشت، پیغمبر ضابطه داشت و براساس ضوابط حرکت می کرد. گفتند: «ای رسول خدا، نمازی را که برای ما آوردی می خوانیم، اما ولایت داماد و پسر عم و خلیفه‌ات را قبول نمی کنیم!» خب این چه فایده‌ای دارد؟ چه نتیجه‌ای دارد؟ آن نماز بر سرت بخورد!

---

<sup>۱</sup> کتاب العین، ج ۷، ص ۲۴۶:

«السُّفُورُ: سَفَرُ الْمَرْأَةِ تَقَابِهَا عَنِ وَجْهَيْهَا فَهِيَ سَافِرَةٌ وَ هُنَّ سَوَافِرٌ.»

گفتند: «ای رسول خدا، روزه‌ای را که آوردی می‌گیریم، ولكن آن مطلب دیگر را و آنچه اصل و پایه است - که ولایت و تسلیم باشد - نمی‌پذیریم! نمازی را می‌خوانیم که خودمان آن نماز را بپسندیم نه تو! روزه‌ای را می‌گیریم که آن روزه را خودمان تشخیص بدهیم نه تو! حجّی را انجام می‌دهیم که خودمان تشخیص بدهیم!» خب این چه فایده‌ای دارد؟ چه نتیجه‌ای دارد؟ دیگر چه اثری بر این مترتب است؟<sup>۱</sup>

## تسلیم در برابر ولایت مهم‌ترین مطلب در آیات قرآن

قبلاً خدمت رفقا این مطلب را عرض کرده‌ام؛ آن نمازی که بدون تسلیم باشد می‌شود ورزش! آن روزه‌ای که بدون تسلیم در برابر حق و تسلیم در برابر امام باشد، می‌شود رژیم غذایی! آن حجّی که بدون ولایت باشد می‌شود تفریح و تفرّج، گردش و مسافرت! انسان به مسافرت می‌رود، خب این حج

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع از روایات پیرامون این مطلب، رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۸، باب بطلان العبادة بدون ولایة الأئمّة علیهم السلام و اعتقاد إمامتہم.

هم می شود یک مسافرت! به او خوش هم می گذرد، این طرف را می بیند، آن طرف را می بیند، در و دیوار می بیند، دکان می بیند!

آنچه پیغمبر آورد و در قرآن است، [فقط نماز و روزه و امثال ذلک نیست.] مگر در قرآن راجع به نماز چقدر آیه داریم؟ راجع به روزه چقدر آیه داریم؟ مگر چقدر تأکید شده است؟ آنچه راجع به آن تأکید شده مسئله «تسلیم» است؛ **﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾**<sup>۱</sup>.

تسلیم در برابر خواست رسول خدا، رمز و راز

## تشیع و اسلام

بینید چه آیاتی در اینجا هست! اینها رمز و راز اسلام و تشیع را به انسان می آموزند که رمز و راز تشیع و اسلام «تسلیم در برابر خواست رسول خدا» است. می فرماید: «وقتی برای دعوا پیش

---

<sup>۱</sup> سوره نساء (۴) آیه ۶۵. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۵:

«سوگند به پروردگار تو (ای پیامبر) که این مردم ایمان نمی آورند مگر آنکه در مشاجرات و مراعاتی که بین آنها اتفاق می افتد، تو را به عنوان قاضی و حکم قرار دهند و پس از آنکه حکم کردی، ابداً در دل خود نسبت بدان حکم، گرچه بر علیه ایشان باشد، گرفتگی و ناراحتی نداشته باشند و به تمام معنی الکلمه تسلیم باشند.»

تو می آیند، نباید با پیش فرض بیایند، نباید در نیتشان این باشد که برویم پیش پیغمبر تا به نفع ما بگوید.»

حالا اگر به نفع ما حکم نکرد چه کار کنیم؟

لذا از خانه که حرکت می کنیم تا به خدمت پیغمبر برویم، قبل از اینکه به ایشان برسیم در مورد آن جنبه منفی حکم فکر می کنیم و قضایا را طوری سر هم می کنیم که اگر پیغمبر به نفع ما حکم نکرد، چطور توجیه درست کنیم! چون حکم پیغمبر که دست ما نیست، بلکه دست خودش است، لذا ممکن است به نفع این طرف حکم کند و ممکن است به نفع آن طرف حکم کند؛ اگر به نفع ما حکم کرد، لبخند و تبسم باز می شود و چهره دگرگون می شود و اگر به نفع ما حکم نکرد، یک دفعه اخم ها در هم می رود!

می گوئیم: «ای بابا، چرا این طور شد؟ شاید مسئله به پیغمبر خوب گفته نشده است، شاید اگر توضیح دیگری می دادیم این طور نمی شد. حالا نظر پیغمبر این طور است، ولی بالأخره ما هم خودمان می دانیم که چه شده و چه انجام شده است!»

همه اینها برای این است که ما نمی خواهیم آن



غل و زنجیر را باز کنیم؛ آن غل و زنجیری که الان  
بر دست و پای ما است و خودمان هم خبر نداریم!  
خدا الان یک مورد پیش آورده و یک سفره پهن کرده  
است، بسم الله! این قضیه دعوا و نزاعی را که پیش  
آورد برای این بود که تو به رسول خدا مراجعه کنی  
و به واسطه حکومت بر علیه تو، غل و زنجیرت باز  
شود، ولی تو فرار کردی و خرابش کردی! این  
زحمتی که کشیده شده بود و این نزاعی که بین تو و  
رفیقت ایجاد شده بود، از آن بالا برای این آمده است  
که آن غل را از تو بردارد.

دارویی که طبیب می دهد همیشه شربت  
نیست، همیشه قرص های شیرین نیست، همیشه  
باقلوا و حلوا نیست، گاهی اوقات آمپول است.  
آمپول درد دارد، گاهی هم سوزنش درد دارد و هم  
ماده ای که تزریق می شود درد دارد. گاهی اوقات  
بالا تر از آمپول است، می آیند عمل می کنند، باز  
می کنند، بخیه می زنند. حالا در زمان سابق که مُسکَن  
نبود.

من یک وقت در تاریخ طب می خواندم که در

همان زمان سابق هم عمل می کردند، حتی عمل آپاندیس هم بود، ولی داروی مُسکّن نبود، فقط بعضی از گیاهان بود که یک سِر [و بی حسّی] جزئی می کردند و آن مریض همین طور به ناراحتی و درد مبتلا می شد، ولی امروزه دیگر وسایل راحت شده و مریض را بی هوش می کنند.

پس این وضعیتی که پیش آمده است، از ناحیه خدا است و باید آن را قدر دانست، و ما در زمان حیات مرحوم والد - رضوان الله علیه - این مطلب را به [طرز] محسوس مشاهده می کردیم که خیلی از مطالبی که پیش می آید، در اختیار طرفین نبوده است، بلکه به نحو غیر عادی پیش می آید و باید این قضیه حاصل بشود تا به واسطه آن نتایجی که بر این مسئله مترتب می شود، این شخص عبور کند و رد شود. و می دیدیم که بعضی ها قبول می کردند و مبتهج می شدند و این مسئله را تلقی می کردند، ولی بعضی ها قبول نمی کردند و یک حرف ها و مطالبی از آنها شنیده می شد! [مثلاً] می گفتند: «این چه حکمی بود که آقا کرد؟! ما این حکم را قبول نداریم و باید

دوباره خدمت ایشان برسیم و برای ایشان توضیح

داده بشود و...!»<sup>۱</sup>

## مصائب و ابتلائات، راه گذشت از نفس و تعلقات

ای بابا، تو خبر نداری ای بنده خدا! این قضیه

یک فرصت بود که برای تو پیش آمد! این رسول خدا

آمده است تا گیرها و گرفتاری‌ها و غل و زنجیرها را

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۳۹۱:

«عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يُقَالُ لَهُ كَلْبٌ، فَلَا يَجِيءُ عَنْكُمْ شَيْءٌ إِلَّا قَالَ: أَنَا أُسَلِّمُ! فَسَمَّيْنَاهُ كَلْبًا تَسْلِيمًا. قَالَ: فَتَرَخَمَ عَلَيْهِ.»

ترجمه: «زید شحّام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در نزد ما مردی است که نامش کلب است، او هر دستوری که از شما می‌رسد می‌گوید من تسلیمم! از این رو ما او را کلب تسلیم نامیده‌ایم. حضرت به او رحمت فرستاد.» (محقق)

همان: «عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْأَنْصَارِيِّ عَنْ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ سَرَّهُ

أَنْ يَسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلِ الْقَوْلَ مِنِّي فِي جَمِيعِ

الْأَشْيَاءِ قَوْلَ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرَوْا وَ مَا أَعْلَنُوا وَ فِيمَا

بَلَّغَنِي عَنْهُمْ وَ فِيمَا لَمْ يَبْلُغَنِي.»

ترجمه: «یحییٰ بن زکریا روایت می‌کند که شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: ”هر که را خوش آید که تمام مراتب ایمان را کامل کند، باید بگوید: گفتار من نسبت به هر موضوعی گفتار آل محمد است؛ در آنچه پنهان می‌دارند و در آنچه آشکار می‌کنند، و در هر چیزی که از ایشان به من برسد و یا به من نرسد.“» (محقق)

باز کند، و تعلقات به دنیا را از [بین برد] و انسان را از آنچه گردا گرد وجودش را فراگرفته است، بیرون بیاورد و آزاد کند تا دیگر انسان در ذهن خود پیش فرض تصور نکند و در مقابله و مواجهه با حقیقت، خود را مضطرب نبیند، بلکه خود را مثل آب راکد و صاف و زلال ببیند که با تغییر و تحوّل مطلب، دل و قلب او تحوّل پیدا نکند و مسائل و قضایایی که با او برخورد می‌کند، حکم حاشیه و جانب مطلب را نسبت به او داشته باشد و ضرری به او نزند.

## وارستگی اولیای الهی از غل و زنجیر تعلقات

شخصی با مرحوم آقا اختلافی پیدا کرده بود و بر علیه ایشان حرف‌هایی زده بود، همین مطالبی که عرض کردم. من آمده بودم خدمت ایشان و ناراحت بودم که آقا شما مثلاً این کار را کردید و این لطف را در حق او کردید، ولی ایشان راجع به شما این مطالب را گفته است! ایشان فرمودند:

«مگر این حرف‌ها را به من زده است؟! این حرف‌ها را به من نزده! این حرف‌ها را به این قبای من زده است! (لباسشان به چوب رختی

آویزان بود.) او کجا من را می شناسد که بیاید به

من بگوید!»

**عدم شناخت عموم مردم از حقیقت روحی ولی**

**خدا**

التفات می کنید چقدر حرف عمیقی است!

ایشان می خواهند بگویند که من در برابر این مطالب

از غل و زنجیر رسته شدم، رها شدم، آزاد شدم،

دیگر کسی نمی تواند به من حرف بزند، دیگر کسی

نمی تواند من را بشناسد تا اینکه نسبت به من مدح

کند یا قدح کند! تفاوت نمی کند، هر دو یکی است.

حرفی که به من می زند، اگر مرا مدح می کند و از من

تعریف می کند، به این قبا و عبای من می خورد، چون

کسی من را نمی شناسد! - البته ایشان مدح را نگفتند،

حالا من دارم می گویم - و اگر مرا مذمت می کند، این

هم به من نمی خورد، بلکه به تخیل خود او می خورد.

او در خیال خود مرا مذمت می کند و من برتر از خیال

او هستم، پس آن مذمت به من نمی خورد، به همین

عبایی که از من دیده می خورد!

بالآخره هر کسی که در اینجا می آید لباس

می پوشد، اینجا که حمام نیست! بالآخره آدم در

مجالس لباس می پوشد. حالا آن کسی که در کنار مرحوم آقا می نشیند از سر تا پای ایشان فقط یک چهره می بیند و بقیه اش لباس است! ایشان می فرمایند: مردم فقط لباس ما را دیده اند، حالا به ما بد می گویند، خب بگذار بگویند! می گوئیم هر چه می خواهی بیا بگو؛ می خواهی بد بگو، می خواهی خوب بگو! هر چه بگویی به این قبا و عبایی که دیده ای می خورد! چون مردم غیر از صورت چیز دیگری که ندیده اند، حالا آن صورت هم یک مقدارش عینک است و یک مقدار دیگرش هم عمامه است، پس از ایشان فقط چند سانت مربعی بیشتر مشاهده نشده است.

این یعنی ایشان آزاد و راحت شده است؛ نه اگر کسی از ایشان تعریف کند خوشش می آید [و نه اگر کسی مذمت ایشان را بگوید بدش می آید!] وقتی که کسی می رفت بالای منبر جرئت نداشت از ایشان تعریف کند و اسم ایشان را بالای منبر بیاورد. می فرمودند:

«منبر، منبر امام حسین است، نه منبر آقای سید محمد حسین طهرانی و بقیه! در منبر امام حسین

فقط باید اسم امام حسین آورده شود و بس!»

روش بزرگان این طور بود.

## دعوت به خود با چهره و ظاهر دعوت به خدا

الآن اگر کسی بالای منبر برود و اسم صاحب مجلس را نیاورد، دفعه دوم دعوتش نمی‌کند و یک چهارم پولش را هم نمی‌دهند! آن وقت دم از خدا هم می‌زنیم، دم از پیغمبر می‌زنیم، دم از شریعت می‌زنیم، دم از شعائر می‌زنیم! چرا دروغ می‌گوییم؟! چرا سر مردم را کلاه می‌گذاریم؟! اگر حق و واقعیت است، [بگذار] آن کسی که می‌رود بالای منبر از دیگری تعریف کند نه از جناب عالی! آن وقت معلوم می‌شود اخلاص کجا است، آن وقت معلوم می‌شود صدق و دروغ و نفاق کجا است!

یک بنده خدا به یک نفر دیگر می‌گفت: «من وقتی که می‌خواهم بالای منبر بروم خیلی صلوات می‌فرستم. صد دفعه، دویست دفعه صلوات می‌فرستم که وقتی بالای منبر می‌روم اخلاص داشته باشم!» گفتم به او بگو که فلانی می‌گوید: «نمی‌خواهد صد تا صلوات بفرستی. به جای آن، وقتی که بالای منبر مجلس فلانی می‌روی، از یک

شخص دیگر تعریف کن؛ نه از صاحب مجلس، و یا اینکه اصلاً هیچ اسمی را نیاور؛ آن وقت این می شود اخلاص!» ولی مگر می شود؟!

## حکایتی از مرحوم شیخ ابوالحسن خرقانی در

### نحوه تبلیغ

یکی از مبلغین از علمای معروف آمد خدمت مرحوم شیخ ابوالحسن خرقانی - أعلى الله مقامه و قدس الله سره - تا از ایشان برای رفتن به تبلیغ اجازه بگیرد. گفت: «می خواهم به تبلیغ بروم.» شیخ به او فرمود: «به خود تبلیغ نکن و به خود دعوت نکن، به خدا و به او دعوت کن!» تعجب کرد که مگر من به خود دعوت می کنم؟! کار ما دعوت به خدا است، کار ما تبلیغ برای او است و احیاء ذکر او است و احیاء شعائر او است! منظور ایشان چیست؟ [شیخ] فرمود: «اگر فرد دیگری آمد و بهتر از تو سخن گفت، در دل ناراحت نشوی!»

مگر دعوت به خدا نمی کنی؟ خب چرا ناراحت می شوی؟! اینکه وقتی یک شخص بهتر از

---

<sup>۱</sup> تذکرة الأولیاء، ص ۵۸۳.



تو حرف زده است، در دلت یک طوری می‌شوی و  
یک قسمی می‌شوی و می‌گویی: «ای داد بیداد، من  
زودتر بروم و این مطلب را بگویم تا مجلس به اسم  
من تمام بشود»، همه اینها دعوت به خود است!

## توجه صرف به امام رضا علیه السلام هنگام

### تشرّف به مشهد مقدس

الآن نکته و خاطره‌ای از مرحوم آقا به یاد آمد  
که تذکرش ضروری است. قبر مرحوم شیخ  
ابوالحسن خرقانی چند کیلومتری از شاهرود فاصله  
دارد. یک وقت سال‌ها قبل از فوت مرحوم آقا، من  
از طهران با بچه‌ها و اهل بیت از جاده سمت شاهرود  
به سمت مشهد حرکت کردم و دلم می‌خواست در  
طول مسیر قبور بزرگان را زیارت کنم، چون  
همان طوری که خود ایشان در کتاب روح مجرد<sup>۱</sup> از  
قول حضرت حداد - رضوان الله علیهما -

نوشته‌اند، رفتن بر سر قبور اینها برای انسان موجب  
[نزول] خیرات و برکات، [استجلاب] انوار و انتقال  
آثار آنها بر نفس انسان می‌شود؛ همان طوری که در

---

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۲۸۵.

مورد مزار شیخان هم همین مطلب را می فرمودند و خیلی توصیه می کردند که دوستان و رفقا مخصوصاً طلاب و فضلا به آنجا بروند و از ارواح آنها استمداد بجویند و آنها را و دعای آنها را در آن عالم، مُمدّ و مؤیّد راه خودشان قرار بدهند. و من یادم است در همان سفری که [با آقای حداد رضوان الله علیه] برای زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها مشرف شدیم، خود ما هم به اتفاق ایشان به زیارت شیخان رفتیم. سنّ من در آن موقع حدود یازده یا دوازده سال بود.

من در آن سفر می خواستم که این قبور را هم زیارت کنم و بعد مشرف بشویم مشهد! ختم راهمان هم به علی بن موسی الرضا بود. به شاهرود که رسیدیم، بر سر قبر بایزید بسطامی<sup>۱</sup> - رضوان الله علیه - رفتم که از شاگردان خاصّ امام صادق علیه السلام بود، و با اینکه از بزرگان شاهرود بود ولی شش سال در خدمت آن حضرت سقائی و

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع از احوال بایزید رجوع شود به سیر أعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۸۶؛ الله شناسی، ج ۳، ص ۳۲۴؛ امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۸۳ و ۹۲؛ ولایت فقیه، ج ۳، ص ۵۸؛ مطلع انوار، ج ۳، ص ۱۲۱ - ۱۳۷.

دربانی می‌کرد و منزل آن حضرت را جارو می‌کرد.<sup>۱</sup>

یک روز حضرت به او فرمودند: «فلان کتاب را از آن بالای رف بیاور!» گفت: «کدام رف؟»

حضرت فرمودند: «تو شش سال است که اینجایی، هنوز نمی‌دانی که ما آن بالا رف داریم؟!» عرض کرد: «یا ابن رسول الله، از آن وقتی که به اینجا آمدم، چشمم به غیر از شما به جایی نیفتاده است!»

حضرت دیدند که الآن وقتش است، لذا تصرّفی کردند و او را رساندند به آنجایی که باید برسد و بعد فرمودند: «حالا دیگر برو در شهر و دیار خودت!»<sup>۲</sup> و فرزند خودشان محمد بن جعفر را همراه او کردند که به اتفاق او به آنجا آمد و قبل از بایزید به رحمت خدا رفت و الآن در آنجا قبر فرزند امام

<sup>۱</sup> الله شناسی، ج ۳، ص ۳۲۳:

«عالم جامع کمالات شیخ بهاء الدین عاملی معروف به شیخ بهائی در کتاب کشکول طبع مصر در جلد اول، ص ۸۶ راجع به بایزید بسطامی مطالبی دارد و گوید: "وی سقّای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده است بدون شک و اشکال. این قضیه را جماعتی از اصحاب تاریخ ذکر کرده‌اند، و امام فخر رازی در بسیاری از کتب کلامیه‌اش آورده است، و سید جلیل رضی‌الدین علی بن طاوس در کتاب طرائف ذکر نموده است، و علامه حلّی در شرح خود بر تجرید الاعتقاد خواجه طوسی آورده است." تا پایان کلام او در این مسئله.

أقول: در کتاب طبقات شعرانی، ج ۱، ص ۵ از بایزید نقل کرده است که او به علماء عصر خود فرموده است: "أخذتُم عِلْمَکُم مِّنْ عِلْمَاءِ الرُّسُومِ مِيتًا عَنِ مِيتٍ؛ و أخذنا عِلْمَنَا مِنَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ!"

<sup>۲</sup> تذکرة الاولیاء، ص ۱۳۹.

صادق علیه السلام است، و بایزید وصیت کرد که  
ما را در پایین پای فرزند امام صادق علیه السلام دفن  
کنید و الآن هم در آنجا در پایین پا دفن شده است،  
یعنی مقام فرزند امام صادق علیه السلام گنبد و  
بارگاه دارد، ولی قبر ایشان در حیاط است. این را  
می گویند شیعه امیرالمؤمنین!

ما رفتیم در آنجا و زیارت کردیم و بعد به  
زیارت شیخ ابوالحسن خرقانی که قدری بالاتر است  
رفتیم و بعد حرکت کردیم و به سبزوار رفتیم و در  
آنجا به مزار و قبر حاج ملا هادی سبزواری - اعلیٰ  
الله مقامه - که از صاحب دلان و زنده دلان بود رفتیم،  
بعد به نیشابور رسیدیم و قبر عطار نیشابوری و  
امامزاده هایی که در آنجا هست را زیارت کردیم و  
بعد به مشهد رفتیم.

وقتی که رسیدیم مشهد صبح بود. سر سفره  
صبحانه نشسته بودیم که مرحوم آقا فرمودند:

«خب در راه که می آمدید کجاها رفتید؟» ما  
خواستیم مطلب را یک خرده این طرف و آن طرف  
کنیم!

دوباره فرمودند: «کجاها را زیارت کردید؟»

کجاها رفتید؟» دیدم که انگار باید مطلب را کامل بگویم و قضیه، قضیه‌ای است که باید گفته بشود. گفتم: «در راه که می‌آمدیم اینجاها رفتیم و زیارت کردیم.»

ایشان فرمودند: «خب، بسیار خوب، خیلی خوب!» و دیگر در آنجا چیزی فرمودند. چند دقیقه‌ای که گذشت فرمودند:

«گرچه زیارت قبور بزرگان و اولیای الهی فی حدّ نفسه مطلوب است و مورد رضا و پسند و موجب نعمات و برکات است و به آن تأکید شده است، ولی شما که به سمت مشهد حرکت کردید، دیگر در ذهن شما غیر از امام رضا نباید کس دیگری بیاید!»<sup>۱</sup>

این را می‌گویند یک شیعه و یک ولی! این را می‌گویند عارف! می‌فرماید: غیر از امام رضا نباید کس دیگری در ذهن بیاید! بله، فرمودند: اگر از مشهد می‌خواهید به طهران بروید اشکالی ندارد که سر راهتان مزار اولیاء و بزرگان را زیارت کنید، این

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مهر فروزان، ص ۱۱۱.

اشکال ندارد.

من چون دیدم که در بعضی جاها صحبتی شده و شاید اختلافی در تعبیر پیدا شده است، گفتم در اینجا مسئله را آن طور که بوده عرض کنم.

کسی که به زیارت امام رضا علیه السلام می رود، دیگر نباید کس دیگری را در ذهن و خیال خودش قرار بدهد! صدها میلیون میلیون مثل عطار و مثل مرحوم حاج ملا هادی و مثل بایزید و شیخ ابوالحسن خرقانی جاروکش صحن امام رضا هستند و از سرمه کشیدن خاک زوآر آن حضرت به این مقام رسیده اند و انسان باید ولی نعمت خودش را حق بشناسد و مقدار و ارزش هر کسی را در جای خودش قرار بدهد.

### **نباید کسی را در حریم امام داخل نمود**

امام، امام است و نباید در کنار امام چیزی قرار داد. آن حریم باید محفوظ بماند.

وقتی که بعضی از رفقا از مشهد برمی گردند و می گویند: «آقا ما رفتیم به زیارت امام رضا و به زیارت مزار پدر بزرگوارتان!» به آنها می گویم: «فقط

زیارت امام رضا و بس!» در کنار زیارت امام رضا  
نباید زیارت دیگری را قرار داد!

بله، وقتی که به زیارت امام رضا می‌روید، در  
برگشت اشکالی ندارد که بیایید بر سر مزار بایستید  
و زیارت کنید و فاتحه بخوانید و از برکاتش هم  
بهره‌مند می‌شوید و خواهید شد، ولی وقتی که از  
خانه خود یا مسافرخانه به سمت زیارت حرکت  
می‌کنید، نباید دو نیت در نظرتان باشد! فقط یک  
نیت؛ نیت زیارت امام رضا و بس! تمام شد.

چند روز پیش در همین ایام زیارتی در مشهد  
مشرف بودم، از صحن که بیرون آمدم چند تا خانم  
که از دانشگاه طهران برای زیارت آمده بودند و خیلی  
هم با صفا بودند، همین که مرا دیدند گفتند: «آقا، قبر  
آقا شیخ حسنعلی نخودکی کجا است؟» گفتم: «قبر  
امام رضا اینجا است!» یک نگاه به من کردند و  
تعجب کردند که چرا این‌طور جواب دادم! ما  
می‌گوییم قبر حاج شیخ حسنعلی نخودکی کجا  
است، او می‌گوید: قبر امام رضا اینجا است! دوباره  
گفتند: «منظورمان آقا شیخ حسنعلی نخودکی است!»

من هم دوباره گفتم: «منظور من هم امام رضا است،  
قبر امام رضا اینجا است!» اهل فهم بودند، لذا منظورم  
را فهمیدند و مطلب را گرفتند. گفتند: «از  
راهنمایی تان خیلی متشکریم!» گفتم: «عزیزان من،  
وقتی کسی به زیارت امام رضا می آید، دیگر نباید  
سراغ شیخ حسنعلی و غیر شیخ حسنعلی برود، فقط  
زیارت امام رضا و بس! بله، اگر خواستی به منزلت  
بروی اشکالی ندارد، اما اینکه از زیارت امام رضا  
برگردی و دنبال قبر حاج حسنعلی بگردی برای  
چیست؟!»

آن مرد، مرد بزرگی بود، از اولیاء خدا بود،  
صاحب کرامت بود، صاحب نفس بود، مرارت‌ها  
کشیده بوده، مجاهدت‌ها کرده بود و الآن یک تار  
مویش هم پیدا نمی شود! بله، ما همه اینها را قبول  
داریم، ولی امام رضا فقط امام رضا است و بس! تمام  
شد.

همه ما خادم امام رضا هم به حساب نمی آییم،

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع از شخصیت مرحوم نخودکی اصفهانی رحمة الله علیه، رجوع شود به سیره صالحان، ص ۳۵۹؛ سرالفتوح، ص ۱۱۱.



و همه ما در هر مرتبه‌ای که باشیم باید قدر و موقعیت و حریم خودمان را بدانیم. اینجا جایی است که شوخی بر نمی‌دارد؛ اینجا جایی است که غیرت خدا در اینجا تجلی کرده است؛ اینجا جایی است که آن مقام عظمت و بهاء در اینجا جلوه کرده است و خدا هم غیر نمی‌شناسد و دو بر نمی‌دارد. ولی خدا این است، امام این است و انسان باید این مطلب را مدّ نظر قرار بدهد.

این مطلب را خدمت رفقا عرض کردم که هم به این نکته توجه داشته باشیم و هم در این قضیه یادی از مرحوم آقا بشود تا ما هم از این نقطه نظر فیضی برده باشیم.

بزرگان می‌آیند و غل و زنجیر را برمی‌دارند. همین مطلب ایشان، برداشتن غل و زنجیر است؛ یعنی باید فکرت را آزاد کنی و نباید گیر و بند ظاهر باشی. اینکه الآن در اینجا این موقعیت را پیش بیاوریم و در آنجا آن موقعیت را پیش بیاوریم نباید باشد، بلکه باید به دنبال واقعیت رفت! الآن اینکه او پدر من است به جای خود محفوظ؛ ولی حالا چون

پدر من است، من باید بیایم و برایش تبلیغات کنم و پوستر چاپ کنم و این طرف و آن طرف سالگرد بپردازم و اعلان کنم؟! تمام اینها غل و زنجیر است، همان چیزهایی است که باید از پای ما برداشته بشود، ولی متأسفانه دائماً به خودمان اضافه می‌کنیم!

## مکتب عرفان، تنها مکتب رهایی بخش انسان از

### غل و زنجیرها

حالا کدام دسته و کدام طائفه غل و زنجیر را از پای انسان برمی‌دارد؟ شما رفقا افرادی نیستید که از پشت کوه به اینجا آمده باشید، شما همه جا را رفته‌اید و همه جا را گشته‌اید و به همه جا سر زده‌اید و از همه جا خبر دارید. کدام مکتب می‌آید این آیه قرآن را در حق مردم پیاده کند؟ مکتب عرفان یا سایر مکاتب دیگر؟ مرحوم آقا که اگر منبری از ایشان تعریف کند از پایین می‌گوید که آقا از ما صحبتی نکنید و وقتی می‌آید پایین می‌گوید: اگر این دفعه تعریف کنید دیگر عذر شما را می‌خواهیم؛ یا آن کسی که اگر از او تعریف نکنند پاکت منبری را نمی‌دهد؟

کدام مکتب؟ کدام راه و کدام مدرسه علمی؟

– مدرسه به معنای مکتب – کدام مدرسه این معارف را به انسان می آموزد؟ کدام مدرسه این حقایق را به انسان می آموزد؟ کدام مدرسه ولایت را به انسان می آموزد؟ کدام مدرسه حریت را به انسان می آموزد؟ کدام مدرسه آزادی را به انسان هدیه می دهد و می بخشد؟ کدام مدرسه؟ مدرسه اولیای الهی، مدرسه شیعه امیرالمؤمنین، آن مدرسه!

### منصب ولایت، پر مشقت ترین منصب

شما خیال می کنید در امروز که روز نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت و وصایت بلا فصل و امامت است، آیا امیرالمؤمنین از این منصب خوشحال شد؟ واللّه به جان خودش قسم حاضر بود تمام کوه های عالم را بر سرش بزنند، ولی این منصب را به او ندهند! به جان خودش قسم می خورم! چون غیر از دردسر و گرفتاری و مشقت و سر و کله زدن با یک مشت حیوان [چیز دیگری برایش نداشت]. [همین حضرت ابوبکر و حضرت عمر برای همین غل و زنجیرها حاضر می شوند

دختر پیغمبر را تکه تکه کنند! تکه تکه کردند یا که این هم دروغ است؟ همین‌ها آمدند دختر پیغمبر را تکه تکه کردند برای اینکه امیرالمؤمنین به خلافت نرسد و نصب نشود. حالا مگر این خلافت برای امیرالمؤمنین چه نقل و شیرینی‌ای آورد؟ چه راحتی‌ای آورد؟ او که سر جایش هست، چه اینکه پیغمبر او را در روز غدیر نصب به خلافت بکند یا نکند، او امیر است، او امام است، او ولیّ است، او دلش با خدا متحد است.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵-۲۱۹، باب ۷: ما وَقَعَ عَلَيْهَا مِنَ الظُّلْمِ وَ بُكَائِهَا وَ حُزْنِهَا وَ شِكَايَتِهَا فِي مَرَضِهَا إِلَى شَهَادَتِهَا وَ غَسَلِهَا وَ دَفْنِهَا وَ بَيَانِ الْعِلَّةِ فِي إِخْفَاءِ دَفْنِهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهَا.

<sup>۲</sup> امام شناسی، ج ۷، ص ۵۴:

«باید دانست که این نصب به مقام امامت و خلافت، شأنی از شؤون ظاهری آن حضرت نیست که موجب راحتی و سعه و مقامی باشد که بدان خوشنود می‌گردند و در برابر آن جشن می‌گیرند و سرور و وجد دارند؛ بلکه موجب تحمّل مسؤلیّت و تعهد در برابر انجام آثار و لوازم، و از عهده بیرون آمدن از وظایف آن به نحو احسن است. و این چقدر مشکل و طاقت فرسا است و چه پیامدهایی در پی دارد که باید با قدم صبر و آرامش از همه آنها عبور کرد؛ از جمله مثلاً سکوت و عدم دست بردن به قبضه شمشیر است، طبق وصیّت رسول خدا در آن وقتی که حق را می‌برند و ناصر و معینی هم نیست. در حقیقت نصب به مقام ولایت، نصب به مقام بردباری و تحمّل و متانت برای تمام این وقایع و حوادث است. نصب به صبر و بردباری در برابر تمام حوادثی است که بعداً تا روز قیامت، راجع به ولایت برای صاحب ولایت پیدا می‌شود. اعلان تحمّل و استقامت برای پیش‌آمدهایی است که در سدّ راه ولایت هر روز و هر زمان، شیطان و نفس اماره به وسیله نفوس جاهل و

## مشکلات و پیامدهای تحمّل ولایت (ت)

مرحوم علامه طهرانی: سید حسن مسقطی هر جا

که باشد با خدا است!

بی خبر پیش می‌آورد و برای عدم وصول به حضور جلوگیری می‌گردد.

پس روز غدیر چه روز مشکل و چه میعاد طاقت فرسا و چه ملاقات کوبنده و شکننده‌ای برای امیرالمؤمنین بوده است و چه روز عظیم و پر ابّهت و جلالی بوده است!

و چنین تصوّر نشود که روز مسرت و شادی از نقطه نظر شوون دنیوی بوده است، بلکه مطلب بر عکس است.

هم‌چنان که روز بعثت رسول‌الله در غار حراء اولین روز نزول در عالم کثرت، و مأموریت سر و کار پیدا کردن با ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها، و روز تحمّل مصائب و شدائد تبلیغ رسالات خدا، و ایتمار به امر الهی در شکستن بت‌های جاهلیّت و تصفیه و تهذیب نفوس، و مدارا و مماشات با یک جهان از افکار مردم جاهل که بزرگ‌ترین مصائب را براساس جهل خود به بار می‌آورند، و بر رسول خدا تحمیل می‌کنند، می‌باشد.

فلهذا رسول خدا به خود لرزید، و چون به منزل آمد از شدت هیبت و عظمت این امر بر روی زمین افتاد، گلیم و لباس و دثار بر خود پیچید و در گوشه‌ای افتاد که جبرائیل فرود آمد و آیه ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ \* وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ﴿۱﴾ را به دنبال خطاب ﴿يَا أَيُّهَا آلَ مَدْيَنَ﴾ ۲ و ﴿قُمْ آلِيَّ لَإِنِّي لَأَقِيلُ﴾ ۳ را به دنبال خطاب ﴿يَا أَيُّهَا آلَ مَرْمَلٍ﴾ ۴ فرو خواند.

پیغمبر می‌داند که این ولایت امر برای علی بن ابی‌طالب چه چیزهایی را به دنبال دارد؛ از ضرب و شتم و قتل و اسارت فرزندان، و مانند آینه در مقابل خود می‌بیند و برای رضای حضرت ربّ و دود - جلّ و عزّ - همه را تمکین می‌کند و با اطاعت و تسلیم در برابر آیه ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ ۵ به جان و دل می‌پذیرد، و علی نیز همه را به جان و دل قبول می‌کند و با آغوش باز استقبال می‌کند و دعوت حق را لبیک می‌گوید و برای اطاعت و تسلیم در برابر آن سر از پا نمی‌شناسد.

۱) سوره مدثر (۷۴) آیه ۲ و ۳.

۲) سوره مدثر (۷۴) آیه ۱.

۳) سوره مزمل (۷۳) آیه ۲.

۴) سوره مزمل (۷۳) آیه ۱.

۵) سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

مرحوم آقا می فرمودند: «سید حسن با خدا است!» سید حسن مسقطی را از نجف بیرون می کنید بکنید، مگر برایش وحی آمده که حتماً باید در نجف باشد؟! او با خدا است؛ در نجف باشد با خدا است، به هند برود با خدا است،<sup>۱</sup> - من این را اضافه می کنم - به آمریکا برود با خدا است، به استرالیا برود با خدا است، به کره ماه برود، بمیرد، زنده باشد، هر جا باشد با خدا است و با خدا دارد حرکت می کند.

شما گمان کرده اید حالا که او را از اینجا بیرون می کنید دیگر خیالتان راحت می شود؟! نه بابا، نمی دانید که خودتان را از چه فیضی محروم کرده اید؟ اگر او اینجا بود ولایت امیرالمؤمنین را تدریس می کرد، ولی الآن دیگر این حوزه از این

---

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۱۰۵:

«آری، حوزه نجف، سید حسن مسقطی را بیرون می کند. حوزه گمگشته سرگشته نمی داند چه گوهر گران بهایی را از دست داده است، و چه مرد توحید و شخصیت الهی و استوانه علم و سند فضیلت را فاقد شده است، و اگر می دانست، باز جهل بسیط بود، اما هزار افسوس از جهل مرکب! سید حسن هر جا برود، در مسقط برود، در هند برود، در دریا برود، در صحرا برود، او با خدا است و خدا با او است. او ساجد است و راکع، او ملبّس به لباس احرام است ظاهراً و باطناً، او در داخل عالم ولایت و با ولیّ مطلق است.»

درس و از این معرفت خالی شده است! اگر او در اینجا بود به طلاب و به فضلا روح می داد، جان می داد، معنویت می داد، غل و زنجیر را از دست آنها می گشود، حالا که او رفت طناب‌ها و غل و زنجیرها را بیاورید و خودتان را ببندید!

هم سید حسن مسقطی رفت و هم آن افرادی که با او معارضه می کردند؛ حالا ببینید آنجا چه کسی بر سر سفرهٔ امیرالمؤمنین نشسته است و چه کسی دارد بر سرش می زند! چه کسی ندای **(يُحَسِّرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ)** سر داده است و چه کسی مستِ نعمات و شراباً طهورای<sup>۲</sup> امیرالمؤمنین دارد شنا می کند، نه اینکه می خورد، بلکه شنا می کند! کدام یک از این دو؟ آنهایی که آمدند و خودشان را راحت کردند و زنجیر را برداشتند.

## تقدّم رضایت خدا بر تمام مصلحت سنجی‌های

---

<sup>۱</sup> سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۵۳:

«گفتار ستمگران است در روز قیامت که (ای حسرت و ندامت برای من بر آنچه من دربارهٔ جنب خدا کوتاهی کرده‌ام.»

<sup>۲</sup> اشاره به سوره انسان (۷۶) آیه ۲۱: ﴿وَسَقَىٰ لَهُم ۖ رَبُّهُمْ ۖ شَرَابًا طَهُورًا﴾.

معاد شناسی، ج ۹، ص ۴۵۶: «و پروردگار آنها به آنان از شراب طاهر و طاهر کننده آشامانید و سیراب کرد.»

## موهوم دنیوی

مرحوم آقا در یک هم‌چنین مجلسی منتها نه مثل این مجلس، برای یکی از ارحام عمامه‌گذاری کرده بودند. سر سفره نشسته بودیم تقریباً یک ربع، بیست دقیقه‌ای خیلی موجز و خیلی عجیب صحبت کردند. - مثل ما یک ساعت و نیم حرف نزدند که سر و صدای همه مخصوصاً طبقه بالا در بیاید! - از جمله صحبت‌هایشان این بود که می‌فرمودند:

«من روزی با یکی از اعظام نجف - نه افراد عادی - راجع به این مسئله بحث کردم که ما باید تمام امور خود را یک به یک مورد رضای الهی و منطبق بر مصلحت الهی قرار بدهیم؛ ولی او می‌گفت: "نه خیر، در بسیاری از موارد انسان باید مصلحت شخصی را در نظر بگیرد!"»

نعوذبالله، بفرمایید! سید حسن مسقطی را بیرون می‌کنید نتیجه‌اش این است! نتیجه‌اش این است که می‌آیید و در قبال مصلحت الهی، مصلحت شخصی، مصلحت اجتماعی، مصلحت شئون، مصلحت بیا و برو، مصلحت داد و بیداد و مصلحت شعائر تخیلی - نه شعائر واقعی، چون شعائر واقعی همان چیزی است که نزد امیرالمؤمنین است، تمام



شد! - را جایگزین می کنید. یا این است، یا آن است!  
 یا جای این است، یا جای آن است! یا جای  
 امیرالمؤمنین است، یا جای کس دیگر است! هر دو  
 با هم جمع نمی شوند، نه این از آن خوشش می آید  
 و نه آن از این خوشش می آید، کنار هم نمی نشینند.  
 یا باید عمر را آورد و در دل جا داد و به دنبالش رفت،  
 یا باید علی را آورد و عمر را بیرون کرد. علی و عمر  
 در قلب انسان در کنار هم قرار نمی گیرند.<sup>۱</sup> آسمان به

<sup>۱</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۰:

«قال إسماعیل الجعفی لأبی جعفر علیه السلام: رَجُلٌ يُحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ  
 عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ لَا يَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ خَالَفِهِ! قَالَ: «هَذَا  
 مِخْلَاطٌ وَ هُوَ عَدُوٌّ فَلَا تُصَلِّ وَرَاءَهُ وَ لَا كَرَامَةَ إِلَّا أَنْ تَتَّقِيَهُ.»

ترجمه: «اسماعیل جعفی به امام باقر علیه السلام عرضه می دارد که شخصی  
 هست که امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست دارد، ولی از دشمنان حضرتش  
 تبرّی و بیزاری نمی جوید، و می گوید: او از مخالفینش نزد من محبوب تر  
 است! حضرت فرمودند: «او شخصی است که مطلب را در نظر افراد مشتبه  
 می سازد و او دشمن است؛ پس پشت سر او نماز نخوان و نماز پشت سر او  
 فضیلتی ندارد مگر آنکه از او بترسی و بخواهی تقیه کنی.» (محقق)  
 بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۸:

«و قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فُلَانًا يُوَالِيكُمْ إِلَّا أَنَّهُ يَضَعُفُ عَنِ الْبِرَاءَةِ مِنْ  
 عَدُوِّكُمْ. فَقَالَ: «هِيَ هَاتِ، كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا!»

ترجمه: «به امام صادق علیه السلام عرض شد که فلانی ولایت شما را  
 پذیرفته و شما را دوست دارد، ولی ضعفی دارد و از دشمنان شما بیزاری  
 نمی جوید. حضرت فرمود: «هیها، دروغ می گوید کسی که ادعای ولایت  
 و دوستی ما را کند و از دشمنان ما بیزاری نجوید!» (محقق)  
 تقریب المعارف، ص ۲۹۴:

زمین بیاید و زمین به آسمان برود، آن دو در کنار هم  
قرار نمی‌گیرند آقا جان!

باید تکلیفشان را مشخص کنیم. ما مصلحت  
خود را بر مصلحت خدا ترجیح می‌دهیم، آیا دین این  
است؟! خب عمر هم که همین را گفت! گفت گرچه  
می‌دانم پیغمبر تو را در غدیر نصب کرده است، [ولی  
الآن مصلحت چیز دیگری است.] من که کور نیستم،  
حافظه‌ام را هم از دست نداده‌ام، ال‌زایمر هم نگرفته‌ام،  
همین دو ماه پیش بود، خودم هم آمدم به تو گفتم: «بخ  
بخ لك يا على!» مگر آن بی‌دین لا مذهب نگفت؟! آمد  
گفت: «بخ بخ لك يا على، أصبحت مولای و مولی كلِّ  
مؤمن و مؤمنة! مبارك باشد، مبارك باشد بر تو این  
منصب ای علی، تو امروز مولا و صاحب اختیار من و

---

«عَنْ عُمَرَ بْنِ هَنْدٍ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

”لَا يَجْتَمِعُ حُبِّي وَ حُبُّ عَثْمَانَ فِي قَلْبِ رَجُلٍ إِلَّا اقْتَلَعَ  
أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ.“

ترجمه: «عمر بن هند از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که حضرت  
فرمودند: ”محبت من و عثمان با هم در قلب کسی جمع نخواهد شد إلا  
اینکه یکی از این دو، دیگری را از دل بیرون سازد.“» (محقق)

هر مؤمن و مؤمنه‌ای شدی!»<sup>۱</sup> چه زبان باز هم بود! آنجا

باید معلق‌بازی در بیاورد، آنجا باید نفاق کند، چون اگر

این کار را نکند همه نقشه‌های بعدی‌اش از بین می‌رود،

باید بازی در بیاورد. او خیال می‌کند امیرالمؤمنین باور

کرده است، خیال می‌کند پیغمبر باور کرده است.

پس یا باید به دنبال او رفت و یا باید به دنبال

---

<sup>۱</sup> إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۲؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۶۵ و ۷۱ و ۷۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۵۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۴۸ و ۷۶ و ۷۸. و در بعضی از روایات ابن عساکر «أصبحت مولاى و مولى كلِّ مؤسليم» آمده است.

امام شناسی، ج ۸، ص ۱۵:

«حاکم حسکانی نیز با سند دیگر خود از ابوهریره روایت کرده است که قال: مَنْ صَامَ ثَمَانِيَةَ عَشْرًا مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، كَتَبَ لَهُ صِيَامُ سِتِّينَ شَهْرًا، وَ هُوَ يَوْمٌ غَدِيرِ خُمٍّ لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: أَلَسْتُ وَكِيًّا الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىُّ مَوْلَاهُ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخٌّ بَخٌّ لَكَ يَا أَبِى طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَاىَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ. وَ أَنْزَلَ اللَّهُ ﴿أَلْ يَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ ۲.

”هر کس روز هجدهم ماه ذوالحجه را روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه برای او نوشته می‌شود؛ و آن روز، روز غدیر خم است که چون پیغمبر دست علی را گرفت و گفت: آیا من ولی مؤمنین نیستم؟! گفتند: آری، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: هر کس که من مولای اویم، علی مولای او است.

عمر بن خطاب گفت: به‌به، آفرین، آفرین بر تو ای پسر ابوطالب! صبح کردی درحالی که مولای من و مولای هر مرد مؤمنی هستی! و خداوند این آیه را فرستاد: ﴿أَلْ يَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ ۲.

(۱) ثامن عشره صحیح است فلماذا در ترجمه تصحیح شد.

(۲) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۸.

امیرالمؤمنین رفت، و این دو با هم جمع نمی‌شوند. باید به دنبال آن کسی رفت که غل و زنجیر را باز کند و انسان را از انتساب به این و به آن دریاورد تا در صحبت کردن راحت باشد و گیر نداشته باشد؛<sup>۱</sup> اینجا که می‌خواهم این حرف را بزنم به آنجا برمی‌خورد، پس نگویم! آنجا که می‌خواهم آن مطلب را بگویم به آنجا برمی‌خورد، پس نگویم! اینجا خلاف شأنم است و.... این شخص دیگر انسان نیست، بلکه می‌شود مجسمه تراشیده! او را تراشیده‌اند و درست کرده‌اند و بزک و آراسته کرده‌اند و تحویل مردم داده‌اند! خب این مجسمه است و دیگر آدم نیست؛ چون آدم را نمی‌شود تراشید، مثلاً نمی‌توان دستش یا گوشش یا بینی‌اش را قطع کرد، ولی با مجسمه می‌شود این کار را کرد! آن دینی که رسول خدا آورد، دینی بود که غل و زنجیر را برداشت و انسان را

---

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر ششم، ص ۱۱۲۳:

کیست مولا آن که آزادت کند      \*\* بند

رقیت ز پایت بر کند

راحت کرد.

## جلسات پنهانی منافقین بر علیه پیامبر خدا

امروز بر امیرالمؤمنین علیه السلام مصیبت آمد، نه اینکه امروز بر او شادباش آمد! وظیفه او در امروز سنگین شد و تکلیف او در امروز بالا رفت، لذا تحمل او از امروز باید با سایر تحملات تفاوت کند. تا به حال او را فقط به عنوان پسر عمو و داماد پیغمبر می دانستند و تکلیفش هم بیشتر از این مقدار نبود؛ در جنگ ها شرکت کند، اسلام را نصرت بدهد، دشمنان را از دور پیغمبر بزداید، شب ها بلند می شد و به مناجات و تهجد خودش می پرداخت، تا به حال این طور بود و مسئله خیلی مهم نبود. ولی از امروز شروع شد، از امروز حقدها کم کم زبانه کشید، حسدها کم کم بروز و ظهور پیدا کرد، آن منویات شیطانی که در دل مخفی بود، شروع شد. با خودشان گفتند: پیغمبر [علی را] نصب کرد، حالا ما باید دست به کار بشویم! لذا از امشب جلسات پنهانی در مدینه شروع شد. عمر، ابوبکر، ابو عبیده ها و امثال این افراد جمع می شوند و می گویند چه کار کنیم،

نقشه‌ای بریزیم و یک سازمان پنهان تشکیل بدهیم و تا این موضوع جا نیفتاده اول سراغ پیغمبر برویم! لذا پیغمبر را سم دادند و کشتند.

در بحار روایت صحیح از امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

«والله لقد سمّناه؛ [به خدا قسم که] عایشه و

حفصه رسول خدا را سم دادند!»<sup>۱</sup>

[یعنی ای] مردم، بدانید که پیغمبر به مرض

طبیعی از دنیا نرفت!

**شهادت سه تن از اهل بیت به دست همسرانشان**

از جمله معصومین ما که توسط اهل بیت

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۰:

«تفسیر العیاشی<sup>۱</sup> عبد الصمد بن بشیر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "تدرون مات النبي صلى الله عليه وآله أو قتل؟! إن الله يقول: ﴿أَفَأَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أَنْقَلَبَ ثُمَّ عَلِيٌّ أَعَقَّكُمْ﴾" فسمّ قبل الموت إني سمّناه! فقلنا: إنيها و أبوها شرٌّ من خلق الله.»

ترجمه: «عبدالصمد بن بشیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: "آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرگ عادی از دنیا رفته و یا اینکه به شهادت رسیده است؟ خداوند می‌فرماید: ﴿آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به همان بربریت و جاهلیت دیرینه خود بازگشت می‌کنید؟!﴾ همانا پیغمبر را مسموم نمودند و آن دو زن او را سم دادند!" پس ما گفتیم: آن دو زن و پدرانشان بدترین خلق خدایند.» (محقق) (۱) در تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰ به جای «سمّناه» آمده است: «سقتاه».

مکرمه‌شان به شهادت رسیدند، اولین نفر خود پیغمبر بود، بعد امام حسن بود که ایشان هم توسط زوجه مکرمه مجلله؛ جناب جُعدہ دختر اشعث بن قیس به شهادت رسیدند<sup>۱</sup> و دیگری امام جواد بود که توسط ام‌الفضل، دختر مأمون و خواهر معتصم به شهادت رسیدند.<sup>۲</sup> این سه تا توسط عیالاتشان به شهادت رسیدند. علی‌کلّ حال این هم یک قسم است، خدا همه نوعش را نشان داد.

«والله لقد سمّتا» آقا اینها پیغمبر را کشتند!

نقشه سقیفه آن روز نبود، بلکه برنامه‌اش از قبل چیده شده بود!<sup>۳</sup> گرچه الآن روحانیون ما می‌گویند که

<sup>۱</sup> کمال الدین، ج ۲، ص ۵۴۶.

<sup>۲</sup> دلائل الإمامة، ص ۳۹۵.

<sup>۳</sup> کتاب سلیم، ج ۱، ص ۱۹۱:

«أخبر (أمیر المؤمنین علیه السلام): "أنّ هؤلاء

الخَمسة کتَبوا بَینَهم کتَاباً تَعاہدوا فیهِ و تَعاقدوا فی

ظِلِّ الکعبَةِ؛ إن ماتَ مُحَمَّدٌ أو قُتِلَ أن یَظاہروا علی

علیّ فیزوونَ عَنه هذا الأمرُ."»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام از این واقعه خبر دادند که "این پنج تن در بین خود نوشته‌ای نوشتند و در آن با هم عهد بستند و در کنار کعبه هم پیمان شدند که اگر پیغمبر از دنیا رفت و یا کشته شد، با هم در مقابل

سقیفه از افتخارات اسلام است،<sup>۱</sup> و اگر سقیفه نبود  
یهود می‌خواست بر حکومت اسلامی غلبه پیدا کند!  
واقعاً دیگر من خیال می‌کنم که موقع ظهور حضرت  
است!

## دفاع برخی از افراد از خلفای غاصب

وقتی یکی بیاید و آن ساحت جناب عمر را از

آن اتهام به رسول خدا که گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»<sup>۲</sup>

تبرئه و تنزیه کند و بگوید: «حاشا به این ایمان و تقوای

عمر که يك هم‌چنین مطلبی را به پیغمبر نسبت بدهد!»<sup>۳</sup>

---

علی بایستند و با یاری یکدیگر این امر (خلافت) را از او برگردانند.»  
(محقق)

و هم‌چنین رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۲۶.  
جهت اطلاع بیشتر از برنامه‌های پنهانی منافقین و غاصبین خلافت که در  
زمان حیات پیامبر پیمان بستند که بعد از وفات پیامبر خلافت را غصب  
نمایند، به روایات مربوط به «اصحاب صحیفه ملعونه» مراجعه کنید.

اصحاب صحیفه ملعونه همان پنج نفری هستند که در حجّة الوداع در بین  
خود معاهده‌ای نوشتند و امضا کردند که اگر پیامبر کشته شد یا از دنیا رفت  
نگذارند خلافت به اهل بیتش برسد، و آنها عبارتند از: ابوبکر، عمر، معاذ بن  
جبل، ابو عبیده جراح، سالم مولا ابی حذیفه. (محقق)

<sup>۱</sup> شاهراه اتحاد، بررسی نصوص امامت، تألیف حیدرعلی قلمداران قمی،  
ص ۷۲. و دیگر قائل به این مطلب سید ابوالفضل برقی در مقدمه و حواشی  
همین کتاب می‌باشد. (محقق)

<sup>۲</sup> الطرائف، ج ۲، ص ۴۳۲؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۲۰؛ نهج الحق، ص  
۳۳۳.

<sup>۳</sup> گوینده کلام شیخ علی پناه اشتهاردی در کتاب کشکول زمان، ص ۲۹ - ۳۵  
است. البته ایشان در مصاحبه با آقای حسین قزوینی نسبت به اشتباه در قبول



و دیگری هم بگوید: «سقیفه از افتخارات اسلام است»<sup>۱</sup> و دیگری هم بگوید: «اصلاً چه کسی گفته است که اینها آمدند و آتش آوردند و دختر پیغمبر را تکه تکه کردند؟ این حرف‌ها اصلاً معنا ندارد! مگر علی در خانه‌اش می‌نشیند تا زنش بیاید پشت در؟!»<sup>۲</sup> دیگر خیال می‌کنم زمان ظهور است! هم‌ه مسائل یکی یکی حل شد و دیگر چیزی نمانده است! ما از اهل تسنن هم جلوتر افتاده‌ایم، چون آنها به این مطالب معترف‌اند.

---

قطع به عدم صدور اعتراف کرده‌اند و عذرخواهی نموده‌اند. (منبع: سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، گفتگو با آیت الله اشتهاودی درباره کتاب کشکول زمان، در تاریخ ۱۳۸۴/۹/۳، با کد ۵۷۳۷). (محقق)

<sup>۱</sup> از سخنان شیخ محمد واعظ زاده خراسانی در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی حوزه، تحت عنوان گنجینه معرفت، در محضر استاد واعظ زاده، پیرامون نهج البلاغه، شماره ۴ و ۵، به تاریخ انتشار ۱۳۸۷/۲/۴ شمسی. (محقق)

<sup>۲</sup> قائل به این مطلب آیه الله محمد حسین آل کاشف الغطاء در کتاب جنة المأوی، ج ۱، ص ۶۲ - ۶۶ می‌باشد. (محقق)

و دیگر گوینده این کلام سید محمد حسین فضل الله از علمای معروف لبنان است (منبع: وبگاه آپارات، کتاب الله و عترتی شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمد حسین فضل الله؛ وبگاه یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آیه الله فضل الله، زمان انتشار: ۷/مارس/۲۰۱۵).

جناب آیه الله سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۱۳۰ جواب قاطع و مستدلّی از شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقق)

ای احمق، اینکه عمر گفته است: «إِنَّ الرَّجُلَ

لِيَهْجُرَ» در کتب خود سنی‌ها است! <sup>۱</sup> آن قضیه کشتن

دختر پیغمبر در کتب خود اهل تسنن است <sup>۲</sup> و شعراء

---

<sup>۱</sup> مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶:

«... قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ: إِيْتُونِي بِالْكِتَابِ وَالِدَوَاةِ (أَوْ اللُّوْحِ وَالِدَوَاةِ) أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا. فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ يَهْجُرُ!»

ترجمه: «...رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ فرمود: ”برای من استخوان کتف و دواتی (یا کاغذ و دواتی) بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید!“ پس بعضی گفتند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله هزیان می‌گوید!» (محقق)

«و حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ و عَبْدِ بْنُ حَمِيدٍ قَالَ: عَبْدُ أَخْبَرَنَا و قَالَ ابْنُ رَافِعٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مُعْتَمِرٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ و فِي الْبَيْتِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ: ”هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ“! فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ) قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ و عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!...»

ترجمه: «ابن عباس گفت: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ به حال احتضار موت در آمد، در اطاق آن حضرت تنی چند از مردان از جمله عُمَرُ خَطَّاب بودند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] فرمودند: ”حاضر شوید برای شما کاغذی بنویسم که دیگر پس از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید!“ عُمَرُ گفت: بر رسول خدا دَرِدِ مرض غلبه کرده است، و در نزد شما قرآن است؛ ما را کتاب خدا کافی است!...» (محقق)

<sup>۲</sup> الملل و النحل، ص ۵۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵؛ الإمامة و السياسة، ص ۳۰؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

عرب راجع به این قضیه شعر سروده اند، حالا تو چه

می‌گویی؟!

قَوْلَةٌ لِعَلِّيَّ قَالَهَا عُمَرُ \*\*\* أَكْرِمِ بِسَامِعِهَا أَعْظَمِ بِمُلْقِيهَا

حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أُبْقِي عَلَيْكَ بِهَا \*\*\* إِنَّ لَمْ تُبَايِعْ وَبِنْتُ

المُصْطَفَى فِيهَا

[ما کان غیرُ اَبی حَفْصِ يَفْوَهُ بِهَا \*\*\* اَمَامَ فَارِسِ

عَدْنَانَ وَ حَامِيَهَا]¹

این اشعار را چه کسی گفته است؟ اینها را

همان شاعرالنیل (حافظ ابراهیم) در حضور ملک

فاروق در آن مجلسی که ترتیب داده بودند، راجع به

قضیه عمر و آوردن هیزم در کنار خانه امیرالمؤمنین

و آتش زدن سروده است و خود اهل تسنن نقل

---

¹ دیوان حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۸۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۸۴:

«عجب کلام ارزشمند و بلند مرتبه‌ای است که عمر به علی خطاب نمود! چقدر کریم و بزرگوار است شنونده آن و چقدر عظیم و بلند مرتبه است گوینده آن!

قطعاً بدان که خانه تو را به آتش می‌کشم و تو را در آن خانه باقی نمی‌گذارم، اگر از بیعت با خلیفه ابوبکر سرپیچی نمایی؛ با اینکه دختر پیامبر در آن خانه باشد و از آنجا خارج نشود!

این کلام، کلامی نیست که از دهان هر کسی خارج شود، گوینده‌ای همچو عمر را می‌طلبد که بتواند در مقابل اول پهلوان عرب و تک‌سوار عدنان و نگهبان و پاسدار امت عرب (عدنان) ایراد کند.»

کرده‌اند، آن وقت ما از آنها جلوتر افتاده‌ایم که «حاشا به ساحت حضرت عمر که برود و چنین کاری بکند! این حرف‌ها چیست؟ این چه تهمت‌هایی است که شیعه به این بزرگواران می‌زنند؟!» انگار این بزرگواران از ملکوت نازل شده‌اند!

رسول خدا آمد این کار را کرد؛ زنجیر را برداشت، ما را راحت کرد، ما را از گرفتاری نفس بیرون آورد، ما را از گیر و بند خارج کرد و این سفره را در اختیار امیرالمؤمنین قرار داد.

## روز غدیر یعنی روز آزادی از تعلقات و افکار

### باطل

امروز روز عید غدیر است، روز آزادی ما است، روز غدیر یعنی روز آزادی! روزی است که ما باید در افکار خودمان تجدید نظر کنیم، تا به حال هر چه فکر می‌کردیم یک صفحه کاغذ برداریم و بنشینیم تعلقات خودمان را یکی یکی بنویسیم؛ آن چیزهایی که در دلمان است، آن مسائلی که به آنها تعلق داریم، آن مطالبی که دست و پای ما را بسته است و برای ما گیر ایجاد کرده است و نمی‌گذارد نفس ما از این قفسِ هوی و هوس آزاد بشود،

نمی‌گذارد در عالم قرب به راحتی نفس بکشد، تا می‌خواهد یک‌خرده حرکت کند یک‌دفعه یک طناب می‌آید و او را می‌کشد و گیرش می‌اندازد.

## انحراف از طریق، به دلیل تعلق یک شخص به

### همسرش

یک شخص که در طهران بود و اتفاقاً از آشنایان هم بود، به مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - رجوع کرده بود. ایشان به مرحوم آقا گفتند که وقتی به طهران می‌روی این دستورات را به ایشان بدهید و خلاصه مسئولیت او را خودتان به عهده بگیرید. وقتی که مرحوم آقا به طهران می‌آیند، او را صدا می‌کنند و می‌فرمایند که استادشان جناب آقای حداد دستور داده‌اند که مرحوم آقا او را در کنار بگیرند و امورش را متکفل بشوند. او هم خیلی خوب جلو می‌آید و حالات خوشی پیدا می‌کند. یک‌دفعه کم‌کم احساس کردیم که رفتارش عوض شد، خصوصیاتش تغییر پیدا کرد و وضعیتش عوض شد. قبل از این قضیه به من این مطلب را گفت که: «من در این دنیا فقط به دو نفر تعلق دارم؛ یکی فلانی یعنی مرحوم آقا و یکی عیالم، فقط!» من

یک دفعه این مسئله به ذهنم آمد و این مطلب از ذهنم  
خطور کرد و به او گفتم: «مبادا این تعلق دوم تو را از  
تعلق اول ساقط کند!» همین یک جمله را گفتم و  
دیگر هم مسئله‌ای پیش نیامد و قضیه گذشت.

ما دیدیم که ایشان کم‌کم رفتار و حالاتش  
تغییر پیدا کرد، صحبت‌هایی که اول می‌کرد الآن  
دیگر نمی‌کند، تعبیری که اول بیان می‌کرد الآن دیگر  
نمی‌کند! خب به من هم خیلی [علاقه داشت] و  
گفت نفر سوم تو هستی!

یک روز وقتی که داشتیم با هم یک جا  
می‌رفتیم گفتم: «فلانی یادت می‌آید آن روز که از قم  
به طهران می‌آمدیم تو یک‌هم‌چنین مطلبی را مطرح  
کردی و من آن مطلب را گفتم؟ من احساس می‌کنم  
که حالا وقتش است!» یک دفعه رنگش پرید و خیلی  
این مسئله برایش سنگین شد و چیزی نگفت.  
تا اینکه متوجه شدیم که خلاصه با صحبت‌ها و  
مطالب و چیزهای دیگر، کم‌کم زیر آب آقا برایش  
زده شده است! و بعد هم خب مطالب دیگری پیش  
آمد و ای کاش به آنها اکتفا می‌کرد، ولی مسائل

دیگری پیش آمد.

در سفری که ما خدمت مرحوم آقا به مکه رفتیم و بعد از مکه به کربلا مشرف شدیم، یک شب بدون اینکه اصلاً صحبتی بشود و بدون اینکه اصلاً مطلبی مطرح بشود، یک مرتبه آقای حداد رو کردند به مرحوم آقا و فرمودند:

«این چه مسئله‌ای است که افراد می‌آیند و خودشان تقاضا و التماس می‌کنند و خودشان از ما استمداد می‌کنند، ولی همین که می‌خواهند یک خرده بال و پر بگیرند و یک خرده حرکت کنند، یک مرتبه خناس‌ها از این طرف و آن طرف می‌آیند و می‌زنند بال و پر آنها را می‌شکنند و آنها را از هستی ساقط می‌کنند.»

من یک دفعه فهمیدم که ایشان دارند به آن شخص اشاره می‌کنند. وقتی که ایشان رفتند بیرون، من رو کردم به مرحوم آقا و گفتم: «منظور ایشان فلانی نبود؟» ایشان فرمودند: «بله، منظور ایشان همین بود.»

البته این مطلب به این معنا نیست که حالا همه این طور هستند؛ بلکه بسیاری از افراد هستند که حتی اهل بیت و مخدراتشان آنها را تشویق می‌کنند و آنها

را جلو می‌برند، حالا آن شخص یک‌هم‌چنین وضعیتی داشت. این مسئله عمومیت ندارد، ولی صحبت در این است که چرا این غل و زنجیر باید باشد؟

انسان به رفیقش محبت دارد به‌جای خود، انسان به عیالش محبت دارد به‌جای خود، عیال به شوهر محبت دارد به‌جای خود، انسان به فرزند محبت دارد به‌جای خود، انسان به مادر، به همسایه، به مؤمنین، به سایر افراد محبت دارد به‌جای خود، ولی صحبت در این است که اگر این محبت تبدیل به تعلق بشود آنجا است که غل می‌آید، آنجا است که زنجیر می‌آید، آنجا است که دست و پای انسان گرفته می‌شود. لذا ما می‌بینیم که خود بزرگان حتی نسبت به اساتیدشان هم تعلق نداشتند! بله، با آنها ربط داشتند، ولی تعلقی نداشتند که مانع طلوع حقیقت توحید بشود. آنها به جنبه وساطت و آلیت اساتیدشان نگاه می‌کردند؛ نه به جنبه استقلال و ذاتیت! می‌گفتند ما به این جنبه و به این نحوه اساتیدمان نگاه می‌کردیم. آن وقت این شخص دیگر



از هر دو جهان آزاد است.

خدا رحمت کند! واقعاً اگر در این دنیا شعری

هم باشد همین شعرهایی است که از حافظ و مولانا

و مرحوم حاج ملا هادی و امثال اینها به دست ما

رسیده است! به به، واقعاً چه شعرهایی است:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود \*\*\* ز هرچه

رنگ تعلق پذیرد آزاد است<sup>۱</sup>

این شعر ترجمه همین آیه است: ﴿وَيَضَعُ

عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۲</sup> خودش را

از هرچه که بوی تعلق می دهد و از هرچه که بوی

انتساب می دهد، آزاد کرده است؛ وقتی که آزاد بشود

آن موقع تجلی می شود تجلی توحید!

## آزادی و حریت، پیام غدیر

پس امروز که روز ولایت است، روز آزادی و

حریت ما است! دکتری، دکتر باش ولی دکتر آزاد

باش! مهندسی، مهندس باش ولی مهندس آزاد باش،

تاجری، تاجر باش ولی تاجر آزاد باش! عالم و

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۳۷.

<sup>۲</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۹۸:

«و بار سنگین و غل‌هایی که بر آنان بسته شده است، برمی دارد و می گشاید.»

مجتهدی، مجتهد باش ولی به دنبال مکتب اهل بیت باش و آزاد باش! **(وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ)** باید همیشه سرلوحه توجه و نظره ما باشد.

در اینجا است که مولانا آن تشیع خودش را به همه دنیا اعلان می کند، و وا أسفا و وا أسفا که تا به حال نشسته ایم و بر سر خودمان و بقیه می زنیم که مولانا سنی است، مولانا سنی است! آقا جان، دارد اعلان می کند:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد \*\*\* اسم خود را و

علی مولا نهاد

دارد روز عید غدیر را می گوید! پیغمبر آمد نصب ولایت کرد، آخر کجا هستید و فکر و عقلتان کجا رفته است؟

«زین سبب پیغمبر با اجتهاد» یعنی ای مردم، پیغمبر نه از روی تقلید، بلکه از روی اجتهاد، از روی فهم، از روی حقیقت و از روی وحی آمد

---

<sup>۱</sup> سوره مائده (۵) آیه ۵۴. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۵۱:

«و از ملامت هیچ ملامت کننده ای در خوف و هراس نیستند.»

<sup>۲</sup> جهت اطلاع از تشیع مولانا جلال الدین بلخی رومی رضوان الله علیه، رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۸۹.

امیرالمؤمنین را نصب کرد؛ نه برای اینکه  
پسر عمویش بود، نه برای اینکه دامادش بود، نه برای  
اینکه می‌خواست ملاحظهٔ دخترش را بکند، نه  
به‌خاطر تخیلاتی که ماشاءالله ما در امروز داریم  
می‌بینیم! پیغمبر با اجتهاد که «نام خود و آن علی مولا  
نهاد»، این عمل را از روی عقل و یقین انجام داد!  
خب مولا کی است؟ مولا دوست است؟  
آقایی که می‌گویی منظور از مولا دوست است،<sup>۱</sup> این  
شعر بعدی‌اش را نخواندی؟ چرا نخواندی؟ یا اگر  
خواندی چرا نگفتی؟

گفت: هر کس را منم مولا و دوست \*\*\* ابن عمّ  
من علی، مولای اوست

این را خواندی ولی معنای مولا را که دارد  
می‌گویند چرا نمی‌گویی؟ و چرا نمی‌خوانی؟ خدا از  
تو مؤاخذه می‌کند! باید حق را گفت!

کیست مولا آن که آزادت کند \*\*\* بند رقیّت ز  
پایت بگسلد

دوست این است؟ نه، مولا این است!

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به تطهیر الجنان و اللسان، ص ۹۴؛ مطالب السؤل، ص ۹۶.

می دانی مولوی چه می گوید؟ می گوید همان

آیه‌ای که راجع به پیغمبر آمد که **(وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَ الْأَلْتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)**<sup>۱</sup> امروز امیرالمؤمنین مصداق همان آیه قرار گرفت.

کیست مولا آن که آزادت کند \*\*\* بند رقیّت ز

پایت برکند

ای گروه مؤمنان شادی کنید \*\*\* همچو سرو و

سوسن آزادی کنید<sup>۲</sup>

آن وقت مولوی این را دوست می داند؟ آدم چقدر

باید... چه بگوییم؟ چه بگوییم؟ همین! آدم چقدر

باید و دیگر چند تا نقطه! چه بگوییم دیگر! واقعاً چه

بگوییم؟ دیگر وقتی که هست، هست دیگر! فعلاً

قضیه این است.

«کیست مولا آن که آزادت کند» [یعنی] آزاد

---

<sup>۱</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۹۷:

«و [آن پیغمبر آنان را] از کار زشت ناپسندیده باز می‌دارد و چیزهای پاک و پاکیزه را بر ایشان حلال می‌نماید و چیزهای آلوده و پلید را بر آنان حرام می‌کند و بار سنگین و غل‌هایی که بر آنان بسته شده است برمی‌دارد و می‌گشاید.»

<sup>۲</sup> گزیده ابیاتی از مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۲.

شو! بیا شاگرد امام صادق شو! بیا فقط آن چیزی که  
امام صادق گفته را مدّ نظرت قرار بده، نه آن چیزی  
که آقای فلان گفته است!

همه خوب اند، همه بزرگانند، همه محترم اند،  
همه مکرّم اند و همه به اندازه خودشان اجر و ثواب  
می برند، ولی ما باید کجا سر بسپاریم؟ ما باید کجا بار  
بیندازیم؟ ما باید در کجا خیمه بزنیم؟ ما فقط باید در  
خیمه امام صادق برویم؛ تمام شد! فقط باید به این  
نگاه کرد که امام صادق چه گفته است و بعد باید همه  
چیز را فراموش کرد، این می شود آزادی! این می شود  
باز کردن طنابها و غلها و زنجیرها! دیگر لازم  
نیست دائماً به این طرف و آن طرف سرک بکشیم که  
این شخص چه گفته است؟ آن شخص چه گفته  
است؟ خب گفته که گفته!

وقتی خدا به کسی یک اقیانوس بدهد، دیگر  
به آب در این لیوان نگاه نمی کند. خدا اقیانوس را در  
کنارت قرار داده است، معارف جعفر بن محمد را در  
کنارت قرار داده است، حالا تو داری چه کار می کنی؟  
تو داری دنبال انگشت دانه می روی! دنبال استکان

می‌روی! می‌گویی: فلان آقا این را گفته است، پس  
کلامش درست است! آقا، ما امام داریم، ما ولیّ‌حی  
داریم، ما صاحب اختیار داریم! همه این چیزها را  
کنار گذاشته‌ایم و داریم به دنبال تخیلات حرکت  
می‌کنیم! پس باید آزاد بود.

## عمامه‌گذاری امیرالمؤمنین توسط پیامبر در روز

### غدیر

امروز روز تاج‌گذاری امیرالمؤمنین  
علیه السلام است. رسول خدا در امروز فقط  
امیرالمؤمنین را به خلافت نصب نکرد، بلکه آمد  
بالای منبر و آن عمامه خود را که عمامه سبز بود و  
اسمش هم سحاب بود به دور سر امیرالمؤمنین با  
دست خود پیچید و برای امیرالمؤمنین در امروز  
عمامه‌گذاری کرد.<sup>۱</sup> پس امروز روز عمامه‌گذاری  
ظاهری امیرالمؤمنین هم بوده است. حضرت در  
امروز با دست پیغمبر عمامه‌گذاری کرد و منصب  
آزاد کردن و از غل و زنجیر درآوردن من و شما را

---

<sup>۱</sup> فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام  
شناسی، ج ۹، ص ۲۸۴ - ۲۸۹.

به او سپرد، او که خودش آزاد بود.

## دستگیری و هدایت همیشه و هر روزه امام

### معصوم

پس امروز امیرالمؤمنین زنده است و در کنار ما است. ۱۴۰۰ سال پیش نبوده است، این حرفها دروغ است، امیرالمؤمنین هر روز هست و هر روز زنده است و هر لحظه با ما است و هر لحظه دارد می گوید: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ بندت را آزاد کن، زنجیرت را باز کن، تخيلت را کنار بگذار، فقط به من نگاه کن، فقط به امام حیّات و امام زمانت نگاه کن، فقط به او نگاه کن، از این ارتباطات بیرون بیا، از این تعلقات بیرون بیا، آنچه تو را به این دنیا بسته است بیرون بیا ای بدبخت! [تا کی می گویی:] «هوای این را داشته باشم، هوای آن را داشته باشم، فردا به دردم می خورد، سال دیگر به دردم می خورد، به دادم می رسد.» اینها هشت شان گرو هشتاد خودشان است، بیچاره بیا بیرون! بیا فقط به امام نگاه کن، بیا فقط به تجلی خدا نگاه کن، بیا فقط به مسببیت خدا نگاه کن، بیا فقط به مؤثریت خدا نگاه کن!

ما خودمان را دائماً می بندیم. می خواهند پرده را از روی قفس بردارند، ما رویش لحاف می اندازیم و خودمان را پنهان می کنیم. خب قفس را باز کن و نور را ببین! قفس را کنار بزن و ببین خورشید طلوع کرده است! تو کجایی؟ چرا خودت را همین طور بسته‌ای!

### سفره امیرالمؤمنین، سفره اولیاء الهی

امروز روز آزادی است. امیرالمؤمنین امروز زنده است و حیات دارد و سفره‌اش را هم پهن کرده است، بسم الله! سفره امیرالمؤمنین سفره اولیای الهی است، بیا بر سر این سفره بنشین، اگر نفع نبردی آنگاه ملامت کن! آنگاه بگو که آمدم و نصیبم نشد! آنچه گفته می شود بپذیر، نه اینکه خودت بروی برای خودت نقشه بکشی. بیا بنشین، آن وقت اگر به آن مطلب نرسیدی بگو این حرف‌ها همه دروغ است، این مسائل همه دروغ است!

امروز روز عمامه گذاری امیرالمؤمنین است، و همین طور روز عمامه گذاری سروران و احبّه و اعزّه و إخوان دینی ما است که در این راه و در این



مسیر، به هر دو جنبه ظاهر و باطن و علم و عمل  
درآمده‌اند و گفته‌اند ما می‌خواهیم از قید و بند آزاد  
بشویم و فقط رضای الهی را در نظر بگیریم.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

«ما وقتی که به حوزه علمیه آمدیم دیدیم که در  
این حوزه افرادی هستند که انسان شرم دارد که  
بخواهد خود را به آنها منتسب کند و با آنها  
هم‌نشینی کند؛ و در مقابل افرادی هستند (علامه  
طباطبائی - رضوان الله علیه -) که ملائکه اسم  
آنها را بدون وضو نمی‌برند!»

### عدم توجه به اغوای شیطان در مسیر خدا

در همه جا و در هر صنفی، همه قسم هستند.

چرا شیطان باید بیاید و آن طرف را برای انسان تکثیر  
کند و تکبیر کند و تعظیم کند؟! چرا ما به این طرف  
نگاه نمی‌کنیم؟! چرا ما به این بزرگانی که آمدند و به  
مقصد و مقصود رسیدند توجه نمی‌کنیم؟ ایشان  
می‌فرمودند:

«ما آمدیم و راه خودمان را اختیار کردیم، رفتیم  
در خدمت این بزرگان و چشمان را از همه  
بستیم، تمام شد!»

این می‌شود آدمِ آزاد! ایشان می‌فرمودند:

«آقا سیّد محسن، می دانی من که در نجف بودم و این همه به من بد می گفتند گناه من چه بود؟ فلان کس که تا دیروز به من سلام می کرد، امروز دیگر سلام نمی کند! مگر من از دیروز تا حالا چه کار کرده ام؟! ما که کاری نکرده ایم! گناه من این بود که می خواستم فهم داشته باشم، می خواستم عاقل باشم، می خواستم اختیار خودم را در دست خودم بگیرم، می خواستم بفهمم کی هستم و چه کار می کنم و عاقبت و راهم چیست و چه عملی باید انجام بدهم؟ این گناه ما بود!»

ولی انسان نباید از این مطالب هراس داشته باشد. افرادی در همین حوزه هستند منزّه و منظم که به دنبال راه، به دنبال تقوا و به دنبال رضای الهی هستند و کم هم نیستند. حتماً لازم نیست که مثلاً فلان اسم و فلان عنوان روی یک شخص باشد، افراد بسیاری بودند و هستند.

دیشب داشتم به بچه ها می گفتم؛ دو سه روز پیش که پدر یکی از رفقا و دوستان از سلاله سادات از دار دنیا رفته بود، وقتی داشتم نماز میت می خواندم واقعاً خودم را به جای او فرض می کردم؛ یعنی وقتی که تکبیر می گفتم، می دیدم انگار خودم در آنجا

هستم و بین خودم و او هیچ فرقی نمی‌دیدم و هیچ فاصله‌ای احساس نمی‌کردم، انگار مرا در آنجا گذاشته‌اند. بعد یاد استادمان مرحوم آیه‌الله غروی - رحمة الله علیه - افتادم، وقتی که در لمعه پیش ایشان کتاب طهارت را می‌خواندم. کاملاً یادم هست و هنوز هم معمم نشده بودم، سنم هفده یا هجده سال بود، وقتی که به عبارت: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَسْجِيَّ قُدَّامَنَا؛<sup>۱</sup> خدایا، این کسی که در جلوی ما افتاده است!» رسیدیم، همین‌طور اشک از چشم‌هایش می‌آمد و می‌گفت: «فلانی باید به فکر یک‌هم‌چنین روزی و یک‌هم‌چنین وضعی باشیم!»

پشه چقدر قدرت دارد؟ شخص مرده به آن اندازه هم قدرت ندارد! اصلاً به اندازه یک بال پشه هم قدرت ندارد!

«عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ

به؛<sup>۲</sup> این بنده تو است و فرزند بنده تو است که به خدمت تو آمده است [و تو بهترین میزبانی هستی که

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۳، ص ۱۸۴، فقره‌ای از نماز میّت.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۹۶، فقراتی از نماز میّت.

مهمان بر او وارد شود!]» دیگر همه چیز تمام شد و پرونده بسته شد!

همیشه افراد با تقوا و افراد مُعرض از دنیا و افرادی که به دنبال نیت حرکت می‌کنند وجود دارند، همیشه بوده‌اند و همیشه هستند، منتها انسان باید [هم‌نشینی آنها را] اختیار و انتخاب و گزینش کند. همیشه از این افراد بوده‌اند و ما هم در همان موقع که تحصیل می‌کردیم در همین حوزه سراغ این افراد می‌رفتیم و جای دیگر نمی‌رفتیم. افراد زیادی بودند، از این طرف و آن طرف می‌آمدند، در آخر کار [باطن] بعضی‌ها مشخص شد و همه دیدند که قضیه از چه قرار است و همه اطلاع پیدا کردند و بعضی را هم اطلاع پیدا نکردند و نمی‌کنند. ولی آدم باید سراغ چه کسی برود؟ باید سراغ آن شخصی برود که با تقوا باشد و نشستن با او انسان را به یاد آخرت بیندازد و از صحبت‌های بیهوده پرهیز کند و روایت امام صادق را برای انسان بخواند.

من وقتی خدمت ایشان می‌رفتم و هر پنج‌شنبه و جمعه هم خدمت مرحوم علامه طباطبائی

می‌رفتیم، واقعاً از این دو روزی که پیش علامه می‌رفتم احساس می‌کردم که این یک هفته شارژ هستم. یک مجلس خصوصی داشتند که سؤال و جواب‌های علمی در آن بود. وقتی این مرد بزرگ صحبت می‌کرد اصلاً به جان می‌نشست، وقتی که در فضای معنوی و ملکوتی ایشان قرار می‌گرفتیم، می‌خواستیم بال دریاوریم - من که این‌طور بودم، حالا بقیه را نمی‌دانم - احساس می‌کردم که این مرد، مردی است که حقیقت دارد؛ این آدم، آدمی است که حقیقت دارد؛ این آدم، آدمی است که صدق دارد؛ این آدم، آدمی است که نه خودش را گول می‌زند و نه اطرافیانش را گول می‌زند؛ بلکه آنچه می‌فهمد و تشخیص می‌دهد، همان را می‌گوید. از کسی نمی‌هراسد و نمی‌ترسد. تعلق ندارد، گرفتگی در زبان ندارد که نصف مطلب را بگوید و نصف دیگر را نگوید! این در دل انسان تأثیر می‌گذارد.

### خصوصیت شاگرد امام صادق علیه السلام

شاگرد امام صادق باید این‌طور باشد، از وقتی

که می‌گوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بدان أَيْدِكَ اللَّهُ

تعالیٰ فی الدارین، لغت بر سه قسم است: اسم است و فعل است و حرف<sup>۱</sup> از همان موقع باید ماسوی الله را کنار بگذاریم، تمام شد!

بدان أیدک الله؛ خدا تو را تأیید کند، خدا پشت تو باشد، خدا به تو توفیق بدهد، فقط خدا، نه زید و عمرو و فلان و آینده چه بشوم و فردا چه بشوم و پس فردا فلان پُست را بگیرم! نه، خدا همیشه در کنار من باشد، این معنای أیدک الله است. آن وقت اگر کسی این طور بیاید و فکر و عقل و قوای باطن و شراشر وجودش را فقط در این مسئله و در این نقطه قرار بدهد و این مطلب و این مسئله را بفهمد که خلاصه کسی گولش نزند و کسی او را فریب ندهد، آن وقت خدا تأییدش می کند و متعاقبش ملائکه هم می آیند و او را تأیید می کنند.

در روایت داریم کسی که طالب علوم آل محمد است - که همین علم فقه (فقه به معنای

---

<sup>۱</sup> جامع المقدمات (طبع جامعه مدرسین)، کتاب صرف میر، ص ۹۹.

اصطلاحی، نه به معنای اعم) علم جوارح، علم تفسیر، علم تاریخ، علم فلسفه، علم عرفان، علم حدیث، علم رجال، علم معرفت شناسی و توحید و علم شناخت ولایت است - تنها نمی ماند، بلکه همه آنچه که در آسمان ها و زمین است او را دعا می کنند،<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳:

«عن عبدالرحمن بن الحجاج عن أبي عبدالله عليه السلام قال: "طالب العلم يستغفر له كل شيء و الحيتان في البحار و الطير في جو السماء!"»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: "همه چیز در عالم برای طالب علم استغفار می کند و آمرزش می طلبد، حتی ماهیان در دریاها و پرندگان در آسمان ها!"» (محقق) همان، ص ۴:

«... عن أبي عبيدة عن أبي جعفر عليه السلام قال: "إن جميع دواب الأرض لتُصلى على طالب العلم حتى الحيتان في البحر!"»

ترجمه: «... امام باقر علیه السلام فرمودند: "همانا همه جنبندگان زمین بر طالب علم درود می فرستند، حتی ماهیان دریا!"» (محقق) فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۳۸:

«و روى: أن الفقيه يستغفر له ملائكة السماء و أهل الأرض و الوحش و الطير و حيتان البحر.»

ترجمه: «روایت شده است که ملائکه آسمان و اهل زمین و وحوش و پرندگان و ماهیان دریا برای فقیه استغفار می کنند و آمرزش می طلبند.» (محقق)

من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۷:

«[و قال أمير المؤمنين عليه السلام في وصيته لابنه محمد بن الحنفية رضي الله

چون ملکوت آنها به حقیقت متصل است و وقتی که شخصی ملکوت خودش را به همان ملکوتی که ائمه علیهم السلام آن ملکوت را برای تکوین مردم و تربیت مردم ایجاد کرده‌اند متصل می‌کند، بنابراین به واسطه ظروف مرتبطه و قاعده وحدت و اتحاد، همه آنها خودشان را در این مسیر شریک می‌بینند، و کسانی که چشمشان باز شده و مطالب را نقل کرده‌اند، آنها هم همین مطالب را می‌گویند.

یکی از دوستان که فردی است که دارای

افق‌هایی است می‌گفت:

«در یکی از همین جلسات به همین وضعیت

و کیفیت نشسته بودم که دیدم ملائکه آمدند و شروع

---

عنه:...]... ” و اعلم أن طالب العلم يستغفر له من في السماوات والأرض حتى الطير في جو السماء والحوث في البحر! وأن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضا به. وفيه شرف الدنيا والفوز بالجنة يوم القيامة، لأن الفقهاء هم الدعاء إلى الجنان والأدلاء على الله تبارك وتعالى....“

ترجمه: «[امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت به فرزندش محمد بن حنفیه می‌فرماید:...]... ” و بدان که هر که در زمین و آسمان است، برای طالب علم آمرزش می‌طلبند، حتی پرندگان آسمان و ماهیان دریا! و همانا ملائکه بال‌های خود را به خاطر خوشنودی از طالب علم، برای او می‌گسترانند. و در طلب علم شرافت دنیا است و رستگاری و بهره‌مندی از بهشت در قیامت، زیرا فقها همان دعوت‌کنندگان به بهشت‌اند و رهنمایان به سوی خداوند تبارک و تعالی...“» (محقق)



کردند دور اینجا حرکت کردن!» می گفت: نه اینکه نبودند، ولی یک طیف جدیدی آمدند و حرکت کردند.

این به خاطر این است که این عالم شوخی نیست و همهٔ اینها با هم ارتباط دارند. الآن این کسی که به دنبال علم است و به دنبال شاگردی امام صادق و امام زمان است دارد بیعت می کند و دارد خودش را در این مسیر قرار می دهد و دارد تسلیم می شود، آن وقت چگونه ملائکه از این مسئله غفلت می کنند؟ چگونه تشکیلات خدا [می تواند] این مطالب را کنار بگذارد و نادیده بگیرد؟ لذا خدا هم ملائکه را می آورد و می گوید: «حالا بروید تأییدش کنید، حالا بروید آن فکر صحیح و آن راه صحیح را در ذهنش قرار بدهید!»

البته در صورتی که همهٔ اینها توأم با حرکت کردن در مسیر و پیروی از کلام اولیای الهی و پرداختن به مجاهدات و مراقبات سلوکیه باشد! انسان خیال نکند که با همین مسئله تمام شد! نه، تازه اول کار است. باید آستینها را بالا زد و به قول

مرحوم آقا گیوه‌ها را کشید و در این مسیر حرکت کرد تا اینکه همه مورد تأیید خاص و توفیقات خاصه مقام ولایت قرار بگیریم؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ!**

**إِنْ شَاءَ اللَّهُ** که خداوند همه ما را حفظ کند و همه ما را از مواهب صاحب امروز، صاحب ولایت کبرای الهیه بهره‌مند کند و ما را از شیعیان واقعی خودش قرار بدهد و تمام شرایش وجود ما را از غیر ولایت و توحید منسلخ کند؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ!**

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**

